

## درس بیستم

### ابراهیم و اسماعیل

پیدایش ۱۶، ۱۷

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود پایه‌گذاری کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

دو جلسه قبل، بررسی زندگی ابرهیم نبی را آغاز کردیم. در ابتدا نام ابراهیم، ابرهیم نبود، بلکه ابرام. اما امروز در برنامه خود می‌خواهیم ببینیم که چرا خدا نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد.

قسمت اول درس امروز ما داستان ناخوشایندی است که نشان می‌دهد آنچه ابراهیم انجام داد برای خدا رضایتبخش نبود. برخی گمان می‌کنند انبیای خدا هیچگاه گناه نکرده‌اند. اما کلام خدا اعلام می‌کند: «زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» (رومیان ۲۲:۳، ۲۳) و «اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.» (۱ یوحنا ۱: ۱۰) دیدیم که چگونه گناه آدم در تمام مردم دنیا چه پیر و چه جوان، مرد و زن، بی‌دین و حتی پیامبران رخنه کرد. تنها یک نفر به گناه آدم الوده نشد. و آن نجات‌دهنده قدوسی است که خدا برای نجات گناهکاران به زمین فرستاد. او به گناه آلوده نشد، زیرا او از آسمان و از حضور خدای قدوس آمد.

در دو درس گذشته دیدیم که خدا وعده داد ابراهیم را پدر امتهای بسیار کند، که از آن امت نجات‌دهنده ظهور کند. هم ابراهیم و هم همسرش پیر بودند و فرزندی نداشتند، باینحال این موضوع باعث نشد که ابراهیم به وعده خدا شک کند. اما امروز خواهیم دید که ده سال پس از اینکه خدا وعده داد به ابرام اولاد می‌دهد، ابرام سعی کرد به خدا «کمک کند» تا وعده‌اش به انجام برسد. اما کاری که ابرام از روی عجله انجام داد مشکلات بسیاری خلق کرد.

پس بیایید به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که چگونه ابرام و سارای ترتیبی دادند تا پسری که خدا وعده داده بود به دنیا آورند. و باب شانزده کتاب پیدایش چنین می‌خوانیم، کلام خدا می‌فرماید:

و سارای زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیز مصری، هاجر نام بود. و سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود. و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته او به شوهر خود، ابرام، به زنی داد. پس هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش به نظر وی حقیر شد. و سارای به ابرام گفت: «ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دید، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من تو داور می‌کند.» ابرام به سارای گفت:

«اینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسند نظر تو باشد، با وی بکن.» و سارای با وی بنای سختی نهاد، او از نظر وی بگریخت.

پس می‌بینیم که چگونه گناه ابرام موجب تلخی و نزاع در میان خاندان او شد. سارای حسادت می‌کرد زیرا هاجر حامله بود؛ و هاجر نیز از اینکه سارای با او بدرفتاری می‌کرد به ستوه آمده بود. پس هاجر از نزد سارای گریخت.

در ادامه کتاب مقدس می‌گوید:

و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که بر راه شور است، یافت. و گفت: «ای هاجر، کنیز سارای از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟» گفت: «من از حضور خاتون خود سارای گریختم.» فرشته خداوند به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.» و فرشته خداوند به وی گفت: «ذریه تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند.» و فرشته خداوند وی را گفت: «اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است. و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد اوست، و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.»

پس هاجر نزد سارای، خاتون خود بازگشت، همانگونه که فرشته خدا گفته بود. «و هاجر از ابرام پسری زایید، و ابرام پسر خود را که هاجر زاییده بود اسماعیل نام نهاد. و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام زایید.» (پیدایش ۱۶:۱۵، ۱۶) بدینسان، اسماعیل متولد شد، همانکه اکنون اعراب آن را پدر خود می‌دانند. همانگونه که می‌بینیم خدا از اسماعیل مراقبت کرد و نقشه‌ای برای او داشت، اما اسماعیل پسری نبود که خدا به ابرام وعده داده بود. نقشه عجیب خدا برای بوجود آوردن امتی جدید از نسل ابرام تغییر نکرده بود. خدا همچون ابرام عجله‌ای نداشت. خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند، اگرچه به نظر ما او آرام کار کند. کتاب مقدس به ما می‌گوید که سیزده سال از تولد اسماعیل گذشته بود اما خدا هنوز ساکت بود، و به ابرام چیزی نگفت. اما روزی خدا دوباره با ابرام حرف زد.

بیاید باب هفده را بخوانیم و ببینیم خدا پس از سیزده سال سکوت به ابرام چه گفت. آنچه می‌خوانیم بسیار عجیب است. کتاب مقدس می‌فرماید:

و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «من هستم خدای قادر مطلق. پیش روی من بخرام و کامل شو و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.» آنگاه ابرام به روی در افتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت: «اما من اینک عهد من با توست و تو پدر امتهای بسیار خواهی بود. و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امتهای بسیار گردانیدم. و تو را بسیار بارور نمایم و امتهای از تو پدید آورم و پادشاهان از تو بوجود آیند. و

عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریت بعد از تو، استوار گردانم که نسل بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریت تو را خدا باشد. و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.» پس خدا به ابراهیم گفت: «و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریت تو تا نسلهای ایشان. اینست عهد من که نگاه خواهد داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود، و گوشت غلغه خود مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست. هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما.....»

و خدا به ابراهیم گفت: «اما زوجه تو سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد. و او را برکت خواهم داد و پسری نیز او وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امتهای از وی بوجود خواهند آمد، و مولوک امتهای از وی پدید خواهند شد.» آنگاه ابراهیم به روی در افتاده، بخندید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟» و ابراهیم به خدا گفت: «کاشکه اسماعیل در حضور تو زیست کند.» خدا گفت: «به تحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زاید، او را اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهد داشت، تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی بوجود آورم. لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زاید.»

در اینجا مطالعه کتاب مقدس به پایان می‌رسد. دیدیم که ابرام به مشورت‌های همسر خود گوش داد و با هاجر، کنیز سارای همبستر شد. آنچه ابرام انجام داد اشتباه بود. اسماعیل، پسری که از ابرام و هاجر به دنیا آمد، جزئی از نقشه خدا برای ایجاد امتی جدید نبود، امتی که باید برای تمام امتهای زمین برکت به ارمغان می‌آورد. باینحال، بی‌وفایی انسانها نمی‌تواند مانع از وفاداری خدا شود. پس همانگونه که خواندیم، هنگامی که ابرام نود و نه ساله بود، خدا دوباره بر وی ظاهر شد تا وعده‌ای را سالها پیش به او داده بود، تأیید کند. او گفت: «من هستم خدای قادر مطلق.... تو پدر امتهای بسیار خواهی بود. و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امتهای بسیار گردانیدم.» خدا، در رستای نقشه کامل خود نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد، که بعنای پدر امتهای بسیار است. همچنین نام سارای را به ساره تغییر داد که به معنای شاهزاده است.

در اینجا نکته‌ای بسیار عجیب نهفته است. ما به زندگی زوجی نگاه می‌کنیم که هیچگاه فرزندی نداشتند؛ ابرام و سارای. حال، خدا به آنها نامهای جدیدی می‌دهد تا اعلانی باشد بر آنچه که در آینده رخ خواهد داد. ابرام دیگر ابرام نیست، بلکه ابراهیم، پدر امتهای بسیار، و سارای دیگر سارای نیست، بلکه ساره، یعنی شاهزاده. خدا می‌خواست به ابراهیم و ساره پسری ببخشد و از آن پسر امتی. از آن امت پادشاهان و انبیای بسیاری ظهور خواهند کرد، و سرانجام، نجات‌دهنده دنیا! حقیقتاً خداوند عظیم است و شایسته پرستش تا به ابد! او آنچه را که سالها قبل به ابراهیم وعده داده بود فراموش نکرده بود.

پس از اینکه خدا عهد خود را با ابراهیم مبنی بر اینکه در ایام کهنسالی به او فرزندى خواهد بخشید، تأیید کرد، واکنش ابراهیم چه بود؟ کتاب مقدس می گوید: «آنگاه ابراهیم به روی در افتاده، بخیلید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟!» ابراهیم خندید! اما خنده او از روی بی ایمانی نبود بلکه از روی شادی.

از این رو کتاب مقدس می گوید:

او که در میان ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امتهای بسیار شود، برحسب آنچه که گفته شد «ذریه تو چنین خواهند بود. و در ایمان کم قوت شده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. در وعده خدا از بی ایمانی شک ننموده، بلکه قوی الایمان گشته، خدا را تمجید نمود و یقین دانست به وفای وعده خود نیز قادر است.» (رومیان ۴: ۱۸-۲۱)

با اینحال ابراهیم می خواست بداند فرزند کنیز خود هاجر چه سرنوشتی دارد. خدا پاسخ داد،

«و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده..... امتی عظیم از وی بوجود آورم. لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.... و عهد خود را با وی استوار خواهد داشت، تا با ذریه او بعد از او عهد ابدی باشد.» (پیدایش ۱۷: ۲۰، ۲۱، ۱۶)

بنابراین خدا عهد خود را تأیید نمود تا توسط این عهد، انبیا و سرانجام نجات دهندگان از نسل اسحاق ظهور کنند. در درس بعدی به یاری خدا، خواهیم دید که چگونه خداوند به ابراهیم و ساره پسر وعده، یعنی اسحاق را خواهد بخشید.

حقیقتاً که خدا امین است. خدا به وعده های خود عمل می کند. هیچ چیز برای او مشکل نیست! به آیات زیبا از انجیل گوش دهید:

«زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریق های وی! زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟ یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟ زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابد الابد جلال باد، آمین.» (رومیان ۱۱: ۳۳-۳۶)

از اینکه به برنامه ما گوش دادید سپاسگذاریم ..... به مفهوم این آیه از کتاب مقدس توجه کنید:

«اگر بی ایمان شویم، او امین می ماند زیرا که خود را انکار نمی تواند نمود.» (۲ تیمو ۲: ۱۳)

خدا به شما برکت دهد.